

محمد مهدی ناصح

مظاهری از روح فرهنگ ایرانی

وقتی نقاشی می‌خواهد سیمای شخصی یا تصویری از شیء خاصی را مشخص سازد، حد و رسم کار تا حدودی در اختیار اوست. لابد چنین صاحب هنری می‌داند که باید چه بکند تا به مطلوب خویش برسد. هنرمندی چنین در انتقال دریافت خود بدیگران به حسب ظاهر از دونیرو کمک خواهد طلبید. نخست از وجود مواد و عناصر طبیعی که ماده کار او را تشکیل می‌دهند، یعنی نیروی مادی کار و دیگر نیروی معنوی، یعنی آنچه بواقع موجود نیست اما بنوعی در ارتباط با آن امر مادی بوجود می‌آید. بعد مادی شاید بسادگی در اختیار همه کس قرار بگیرد و بررسی گردد، اما بعد معنوی که جوهر و روح کار را نشان می‌دهد لطیفه‌ای است نهانی که مربوط به ادراک بی واسطه صاحب هنر است از موضوعی خاص. همین کیفیت را در مورد مجسمه‌ساز، شاعر، نوازنده و دیگر هنرمندان می‌شود تعمیم داد. طبیعی است در خلق این نوع پدیده‌ها اندازه‌گیری ابعاد ظاهری، کمیت و کیفیت مواد و یا چگونگی تناسب‌های لازم بین اجزای ترکیب تا حدی قابل محاسبه است، اما دیدگاه‌های گوناگون هنری، مربوط به روحیه

* عنوان سخنرانی نگارنده در تالار فردوسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه

فردوسی - یکشنبه چهاردهم دی‌ماه ۱۳۵۴.

صاحبان آن آثار است که آفریننده اثر هستند. پس عجب نیست اگر تصور شود که قبل از آنکه هنرمند ارزشی پیدا کند، صاحب هنر است که ارج و اعتبار واقعی پیدا می‌کند و اعتبار خود را به هنرش می‌بخشد. یعنی هنر به اعتبار هنرمند باز بسته است و مآلاً در این زمینه مثل هر زمینه دیگری انسان است که مطالعه می‌شود، مورد تحقیق قرار می‌گیرد تا شناخته بشود. ازوم مطالعه انسان و اهمیت این امر هیچ وقت پوشیده نبوده است اما آنچه اندکی در بوته ابهام مانده است چگونگی راه‌یابی انسان است به حریم انسان و از جمله به حریم خود. از قدیمترین ایام مسأله خودشناسی امر مهمی تلقی می‌شده است. «خود را بشناس»^۱.

من و شما در دریافت حالات درونی خودمان چقدر توفیق داریم؟ نمی‌دانم. اما می‌دانم این دریافت وقتی مشکل‌تر خواهد بود که بخواهیم انسانهای مختلف را در مسیر تاریخ بشناسیم و به تحلیل روحیات آنان پردازیم. در کار شناخت مظاهر روح فرهنگی يك قوم چنین مشکلی وجود دارد. مشکل ما در این دیدگاه شناخت يك نقاشی، مجسمه و یا تصویر ساکن و ساکتی نیست که فقط از روح خاصی حکایت کند. بلکه آن مشکل مربوط به مجسم ساختن شکل و تصویری است تاریخی که آن شکل بعقل مختلفی همشه در حال تغییر و تحول بوده است. تفاوت دو انسان مانند تفاوت دو وسیله خودرو یا دوشی معمولی نیست که باریختن طرح‌ها و در نظر گرفتن اندازه‌های مختلف بوجود آمده باشد. در نوع انسان تفاوت‌ها در

۱- ركه: دانائی (شارمیدس)، بقلم افلاطون، ترجمه دکتر کابوایی، دکتر لطفی، ص ۶۳،

مضمون خطابی که از ناحیه خداوند در معبد دلفی می‌رسد. در احادیث اسلامی آمده است: «من عرف نفسه فقد عرف ربه» در این باب مراجعه شود به: تعلیقات حدیقه الحقیقه، مدرس رضوی،

ص ۸۵. و نیز رجوع شود به: احادیث مشنوی، بدیع الزمان فروزانفر، چاپ دوم، ص ۱۶۷

عین فردی بودن گاه نامحدود می‌نماید و حتی متناقض چرا که یکی «به آنچه یافت می‌نشود»^۲ می‌اندیشد و دیگری شاید «در دل ذره‌ای»^۳ ناچیز غرق می‌گردد. در این بیت، «بیت» و «ذره» را می‌توان به صورتی دیگر نیز تفسیر کرد. دیدن شیئی یا تصویری واحد ممکن است یکی را به هیجان وادارد و یا در خلسه فروبرد و در دیگری حالتی انکاری نسبت به خصوصیت آن تأثیر بوجود آورد. وضع فرهنگ‌ها مربوط به انسانهاست. فرهنگ زاده انسانهاست. شکی نیست که کیفیت هر فرهنگی با فرهنگ دیگر تفاوت‌هایی دارد. حتی می‌شود گفت که: هر فردی در جامعه فرهنگی دارد، چنان‌که هر گروهی از مردم و هر نژادی را خصوصیتی است فرهنگی. به این اعتبار است که می‌توان فرهنگ‌های روستایی، شهری، دهقانی، کشاورزی، چوپانی، صنعتی و... بطور علیحده موضوع تحقیق قرار داده به ذکر خصوصیات هر فرهنگی پرداخت. و اما در برخورد با فرهنگ‌های مختلف اگر انسان حساسیت انسانی خود را از دست نداده باشد می‌تواند جرم هر فرهنگی را در پدیده‌های مختلف زندگی مردم حس کند. بسیاری از این پدیده‌ها را بمعاینه می‌شود ملاحظه نمود. با چنین مشاهده‌ای عینی است که شاید زیگفرید هم در توجیه روح ملت‌ها می‌گوید: «در فرانسه

۲- رکه: غزلیات شمس، تصحیح فروزانفر، ج ۱، انتشارات دانشگاه تهران، ص ۲۵۵.

مضمون دوبیت زیر:

دی شیخ با چراغ همی‌گشت گرد شهر کز دیو و دد ملولم، انسانم آرزوست
گفتند: «یافت می‌نشود، چسته‌ایم ما» گفت: «آنک یافت می‌نشود آنم آرزوست».

۳- رکه: دیوان هاتف اصفهانی، تصحیح وحید دستگردی، چاپ سوم، انتشارات مجله

ارمغان، ص ۱۸. مضمون بیت: بیره:

دل هر ذره را که بشکافی آفتابیش در میان بینی

عکس العمل این اقلیم در مزاج مردم بیشتر از راه وزش شرابادهاست که در زندگی آنان نقش مؤثری دارد، و اخلاق و رفتار هر کس از آن متأثر می شود. . . .^۴ طبیعی است که آب و هوا یکی از عوامل مؤثر در فرهنگ می باشد. در نقاطی که بادهای سخت و موسمی هست می بینم که در زندگی مردم حرکات و سکنات خاصی را پیرامون خویش موجب می شود. کتاب «اهل هوا»^۵ گویای چنین ویژگیهایی می باشد.

در فرهنگ ایرانی از يك سوی بعلت وجود آب و هوای خاصی که دارد و از سوی دیگر بسبب جنگ و جدال های تاریخی روح خاصی دمیده شده است. یکی از متحققین در این باب ذکر می کند که: «خوی و خلق ایرانی پر از عدم ثبات و تضاد است»^۶ و سپس اضافه می نماید: «این گفته درست است اما این خصیصه یکی از شرایط دائمی و لازم ثبات تمدن ایران می باشد - تضاد درونی روح ایرانی، فکر وی را از عقیم ماندن و متحجر شدن نجات داده است»^۶. محقق دیگری در باب ستایش فرهنگ ایرانی چنین گفته است: «همه اقوام جهان برتری ایرانیان را اذغان داشتند در کمال دولت و تدابیر عالیه جنگی و هنر رنگ آمیزی و تهیه طعام و ترکیب دوا و طرز پوشیدن جامه و تأسیسات ایالات و مراقبت در نهادن هر چیز بمکان خود و شعر و ترسل و نطق و خطابه و قوت عقل و کمال پاکیزگی و درستکاری و...»^۷

۴- ركة: روح ملتها، زیگفرید، ترجمه احمد آرام، شرکت سهامی انتشار، سال ۴۳، ص ۳۱.

۵- ركة: اهل هوا، غلامحسین ساعدی، انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی

دانشگاه تهران، مقدمه و متن.

۶- ركة: میراث ایران، ا-ج- آربری، مقدمه، ص ۱۷.

۷- ركة: ایران در زمان ساسانیان، کریستنسن، ترجمه رشید یاسمی، ص ۳۶۶.

طبیعی است که بسیاری از این گونه موارد نمودارِ سوابق تاریخ این قوم است و چنین است که این نژاد در برخورد با سایر نژادهای بشری به رفتار و سلوک اجتماعی و سیاسی خاصی مشخص گردیده است. رنه گروسه ضمن ذکر شرافت نژاد ایرانی می‌گوید که: «از ابتدا که ایرانی‌ها ظهور می‌کنند احساس می‌نمائیم که از نژاد خود ما هستند. یونانی‌ها در اشتباه نبوده‌اند که ایرانیان را هم‌وردان قابلی دانسته و ما فوق ملل دیگر می‌شمردند»^۸.

باری برخورد ایرانی‌ها با تمدن‌های کهن بشری امری قطعی است، این برخوردها به شکل مجاورت، همسایگی، تجارت و بالاخره جنگ و جدال بهر حال موجب راه‌یابی آنها به عوالم و دنیای دیگران بوده است. چنین التفاتی عمدی یا غیر عمدی در بسیاری موارد در چگونگی پرورش روحی و فکری اینان بطور یقین مؤثر بوده است، چنانکه این ویژگی گاه روح این قوم را از پاره قیودی که دست و پا گیرش بوده است آزاد ساخته، همچنین در برخی موارد نیز گرفتاری‌های تازه‌ای برای او بوجود آورده که تا مدت‌های مدید گریبانگیر او بوده است و وبال جان.

باری شناخت روحیات فرهنگی از تحلیل کلیات تاریخی و پدیده‌های وابسته بدان کم و بیش حاصل می‌شود و البته شدیدترین و حادثترین نوع این پدیده‌ها وابسته به کهنه‌ترین و اصیل‌ترین مسائل روحی بشری است که به شکل دین، مذهب و اعتقادات کهن قومی مطرح می‌شود این گونه عوالم روحی در حقیقت هسته وجودی یک قوم را نمایان می‌سازد.

مطالعه این نوع از پدیده‌ها شاید عالی‌ترین و گویاترین مظاهر روح ایرانی را با اشکال مختلف خویش بیان دارد. به این اعتبار در روح فرهنگ ایرانی مطالعه این گونه خصائص حائز کمال اهمیت است. جای هیچ تاملی

۸- رنه گروسه: سیر تمدن و تربیت در ایران باستان، ۱- بیژن، ج ۱- ص ۲۵۹.

نیست که نیروی مذهب چه در شکل قبیله‌ای و عشیره‌ای و چه در شکل کمال یافته‌اش زیر بنا و سازنده بسیاری از مفاهیم عملی زندگی بوده بنحو بارزی ارزش‌های دیگر قومی را مشخص می‌سازد. در روح فرهنگ ایرانی هماهنگی و رابطه بسیار نزدیکی از حیث مذهب با دیگر گروه‌های اجتماعی منطقه فلات برقرار بوده‌است، و شاید از این مسیر بوده‌است که با توجیه بسیار مختصری همه مفاهیم روحی و اعتقادات عمده ایرانیان قبل از اسلام در فرهنگ زردشتی شکل گرفت و سپس توانست همه آن مفاهیم در تمدن اسلامی و در مسیر معنویت اسلام بکار آید.

ورود اسلام در این سرزمین بعلاوه زمینه روحی آماده‌ای که در بین ایرانیان وجود داشت تسهیل شد، حتی در پاره‌ای موارد مفاهیم اسلامی بسادگی جانشین اصول مربوط به جهان بینی فرهنگ زردشتی گردید.

مسئله یکتا پرستی از اهم این گونه موارد محسوب می‌شود. با شروع عصر اسلامی نیز روح فرهنگ کهن ایرانی بسرعت، روح عملی اسلام در هم آمیخت و بدینوسیله عقل و علم و اجتهاد با اشراق و عرفان يك كاسه شد و نوعی توسعه از جهت کمی و کیفی پیدا کرد.

دنیای عرفان و تصوف در فرهنگ ایرانی دنیایی است حاکی از چنین وضعی. در این روح فرهنگی دنیای درون و دل عالم شکوهمندی پیدا کرد. مفاهیمی که در گذشته‌های دور، در زندگی این قوم رنگی نیمه زمینی داشت در این مواقع اوج می‌گیرد و پرواز درمی‌آید، چنانکه گویی زیبایی و کمالش از عالم دیگری می‌خواهد خبر بدهد. در این جهت فکری است که بار دیگر آنچه منشأ غیرمادی دارد بسادگی خود را به روح ایرانی می‌نمایاند. انسان این دیار در این محدوده‌ها همیشه گام نهاده و گه‌گاه و تفرج پرداخته در عالمی دیگر غرق شده‌است. از این جهت است که حتی در رفتار عملی او نیز نوعی

هماهنگی با کاینات دیده می‌شود. انسان این محیط بمناسبت چنین روحیه‌ای توانسته است در تاریخ بشری عنوان راز دار و حتی گاه راز خوانِ عام کل باشد. این چنین انسانی گویی بطور ناشناخته‌ای هستی را با همه احساسش لمس کرده است. در دوره‌های کهن و در فرهنگ مربوط به آیین اهورایی انسان این سرزمین را در روح فرهنگی دیگری می‌بینیم. در این فرهنگ ترکیب وجود انسان معجونی است از روشنی‌ها و تاریکی‌ها. پیکره این فرهنگ در حکم موجود زنده‌ای است که از دو عنصر متضاد تشکیل شده است. دو عنصر که همیشه باهم در جدالند. شاید وضع این دو عنصر تمثیای باشد از شکل جامعه آن زمان. در این پیکره فرهنگی چشم تیزبینی وجود داشته است که با بینش خاصی همه آنچه پیرامون او بوده بروشنی دیده است. مردم سازنده این فرهنگ به این صرافت افتاده بودند که باید بکوشند تا زمینه پیروزی آن جدال و کشمکش دیرینه را به سوی خیر و روشنی آماده سازند. این حقیقت فلسفی و تاریخی چیزی است ابدی - با آن که طرح آن در بادی امر جنبه نظری دارد لیکن روح عملی آن در سازندگی جامعه بهیچ وجه پوشیده نیست. این معنی بصورتی چشمگیرتر در تعالیم مبانی و مزدک مشاهده می‌شود.

انسان در چنین فرهنگی انسانی است که از روی حکمت به جهان می‌نگرد. شیوه رفتار او نمودار حالتی است استثنایی در طریق حیات بشری که با همه کهنگی‌هایش هنوز از زیبایی و شکوه و عمق حکایت می‌کند.

در تحلیل حالات و روحیات این فرهنگ آداب خاصی برای رسیدن انسان به مقامی که شایسته اوست در نظر گرفته شده است. در باب توجه به تزکیه نفس، تهذیب اخلاق، مبارزه با ارواح بد و شریر و بالاخره مقابله با فساد و تباهی عناوینی است که توجیه‌کننده روح آن فرهنگ می‌باشد. بطور

مسلم هدف از انجام پاره‌ای از این گونه اعمال فقط تحمل رنج زندگی و نفی حیات نبوده است بلکه این امر مبین آنست که آدمی باید تحمل برقراری هر نوع ارتباطی را با همنوع خویش فراهم سازد. بدین معنی که اگر آدمی احساس کرد تا چه میزانی می‌تواند با ارواح خبیث درافتد و در این جدال مقدس شرکت کند، به یقین در راه آدم شدن گام نهاده است. قبول چنین روشی در دنیای بشریت مستلزم روح بزرگی است. تعلیمات و نقلینات چنین جوی فرهنگی عامل مهمی بوده است در راه رشد و کمال يك فرهنگ. مگر در نتیجه تعلیمات راستین این روحیه نبود که کورش سیمای موعود قوم یهود با خواست اهورمزدا یهودیان را از اسارت قرون بیرون آورد و کمک‌های بسیاری به مردم و سرزمین آنها نمود، و نیز خرابی‌ها و ویرانی‌هایی را مرمت نمود؟^۹

همچنین مسلم است که چنین روحی فرهنگی خود عاملی بوده است برای جلوگیری از تشتت‌های روحی مردم و گرایش آنها براهی معین و مشخص.

شکی نیست که مفاهیم زردشتی با همان روح ساده زندگی کشاورزی موجب گسترش اخلاق و معنویت نیز بوده است. امر احل مربوط به دین زردشت و سازمانهای وابسته بدان نمودار نظم خاصی است. این وضع همچنان که لزوم انضباط خاصی را در جامعه خواستار بوده است از جهت خود تحلیل کننده قشرها و طبقات جوامع دوران کهن می‌باشد که بصورتی ماحوس تصویر شده است و چشم تیزبین زردشت آنها را نیک دریافته است. زردشت با طرح مسأله نیکی و بدی و یا نور و ظلمت و نیز تقسیم مراتب دیوان و ایزدان کوشیده است تا تناقضات عالم را توجیه کند و نهادهای

۹- رکه: آموزش و پرورش در ایران باستان، علیرضا حکمت، ص ۸۹.

هستی را در برابر این قوم روشن سازد. توجه زردشت در آن عصر به اینگونه اشارات خود موجب گردید تا بطور ضمنی از تباهی و فساد نیروهای ملی و پراکندگی‌های فکری جلوگیری شود. توجه به سه کلمه مقدس «پندارنیک، گفتارنیک، کردارنیک»^{۱۰} که شعار اصلی ایرانیان کهن بوده است روح انسانی بزرگی دربر دارد. هدف این نوع شعارها نمودار جهان مطلوبی است بی جهت نیست که نیچه فیلسوف آلمانی شاعر-منش و خوش فکر بانوعی طنز که خاص خود اوست می‌گوید «زردشت بزرگترین خبط‌ها را مرتکب شده و اخلاق را آفریده بنا بر این او بایستی اولین کسی باشد که به این خبط خود پی‌برد، زیرا نه تنها او در این باره از همه متفکرین بیشتر تجربه دارد... نکته مهم‌تر اینست که زردشت از همه متفکرین راستگو تر بود»^{۱۱}

در تعالیم اهورایی و نهضت‌های فکری وابسته بدان بشر پیوسته به نجات خویش و رمز بقای انسان اندیشیده است. از معتقدات مهم چنین فرهنگی یکی آن بوده است که در هر دوره و یا عصری يك نفر منجمی بنام سوشیانس^{۱۲} به ظهور می‌رسد، او بکرسی نشاندۀ عدل و داد و انصاف است چنین توصیفی ظهور يك قهرمان را در جامعه توجیه نموده راه دوباره نگرستن به زندگی را همواره باز نگاه می‌دارد. در چنین دیداری وظیفه هر انسان است که زمان مطلوب را دریابد و بموقع بیاری خیر بپاخیزد. این رستخیز از نظر روحی ابعاد گسترده‌ای دارد. با توجه به چنین خصوصیتی است که شاید مولوی هم انسان را می‌آگاهاند که: اولیا نیز

۱۰- ر.ک: ایران‌شهر، نشریه شماره ۲۲ کمیسیون ملی یونسکو در ایران ج ۱ ص ۵۷۶.

۱۱- ر.ک: چنین گمنام زردشت، فردرک ویلهلم نیچه، ترجمه حمید میرنوروزی، مقدمه ص ۱۵.

اسرافیل وقتند و بوجد آورنده حیات .
 «هین که اسرافیل وقتند او ایسا مرده را زیشان حیاتست و حیا»^{۱۳}
 روح ایرانی با چنین کیفیتی همیشه در یک نوع انتظار خاصی بوده است و شاید این موهبت خود دلیل موجهی بر بقای وجود وی شده است. محتاج اقامه برهانی نیست که بگوییم هر قدر روحی قویتر و پُر شکوه تر باشد انتظارش بیشتر است. این چنین خصوصیتی خود واسطه‌ای است مطمئن تا گذشته و حال را بهم پیوند دهد. به این اعتبار اگر نه از نظر قومی بخواهیم موضوع را بررسی کنیم، از نظر روحی باید خصوصیتی دیگر را در این قوم سراغ گرفت و آن اینکه این قوم با چنین روحیه‌ای توانسته است در برابر هر عنصری خارجی مقاومت بخرج بدهد و اگر احیاناً روزی در جدالهای تاریخی مغلوب شده است باز به علت بقای همین روح فرهنگی کوشیده است تا تمایلات و خواسته‌های روحی خویش را بر خصم تحمیل کند و رنگ خودی خود را بر صفحه روزگار نقش نماید .

ایران و ایرانی با چنین وحدتی فرهنگی در برابر دیگران یک قدرت هضم کننده قوی داشته است در تاریخ اسلام می بینیم که برخی از اقوام سادگی در قوم عرب حل شدند، اما این قوم علاوه بر اینکه بقولی از عرب جاو رفت یعنی بین عرب و اسلام تفکیکی قائل شد خود واسطه‌ای نیز در این حد و مرز فرهنگی بشمار رفت. عمق چنین رسالتی را می توان در خط سیر تشیع بمعاینه بررسی کرد و دید که چگونه این مذهب به طریقه همه مسلک‌ها و مشرب‌های باطنی توانست با روح خویش به فرهنگ اسلامی مزیت و اقتدار باطنی ببخشد و مسائل غیر قابل طرح را با عقل و اجتهاد

۱۳- رک: مثنوی معنوی، محمد بن محمد بن الحسین البلخی ثم الرومی، تصحیح رینولد

الین نیکلسون، چاپ لیدن، دفتر اول ص ۱۱۷ .

توام ساخته ، مسائل زندگی را در ظاهری شایسته زمان بصورتی عمیق مورد ارزیابی قرار دهد. بی جهت نیست که در عصر اسلامی عده‌ای چنین دریافتند که: حاصل خیزی سرزمین واقعی اسلام مربوط به جریان آب تندی است که از ایران سرچشمه گرفته بود.

در باب اعتقادات روحی این قوم-تعبیرات فرهنگ ایرانی در مضامین مربوط به اشراق و عرفان و تصوف بحث دیگری است که خود مجالس دیگر می‌طلبد. اینچنین زمینه‌ای لطیف و نازک و درعین حال بی‌منتها، یادگاری است ابدی در تاریخ تحلیلی انسان و شناخت چگونگی او. عارف از راه صفا و با توجه به تزکیه نفس براهی می‌رود که راه حقیقت خوانده می‌شود. انگیزه عمده سالک بر این راه جز پای دل و پر عشق و مدد ذوق و شور و حال چیزی دیگر نیست. مسأله وحدت وجود در این گونه تعابیر اندیشه‌ای است حقیقی، که همه بشریت را در زیر یک مفهوم انسانی واحد فرو می‌پوشاند و همه فردیت‌ها را بصورتی مجموع و یکدست در نظر می‌گیرد. در چنین خصوصیتی نفی من جزوی بعنوان یک وجود مستقل از دیگران مطرح می‌شود و دنیای همگانی یکپارچه‌ای پیش چشم می‌گشاید. در این تعبیر ظریف از یک سوی مسأله تجلی انسان بمیان آمده از سوی دیگر ابدیت و پیوستگی او با کل حیات در نظر گرفته می‌شود.

راست است که در پاره‌ای موارد هم این روح اصیل فرهنگی وسیله‌ای شد بر علیه زندگی. اما بهر حال رابطه آن را با جامعه عصر وی نمیتوان نا دیده گرفت. بدین معنی که شاید روح فرهنگ عرفانی ایرانی در خفقان‌گیر و دارهای مختلف حیاتش زمانی چند نوعی راه‌یابی و گریز بوده است برای مردمی که خود را بتمام باخته بوده‌اند. باید قبول کرد که مثلا اگر زمانی چند بحران‌های اخلاقی به‌مراه قدرت و زور و ظلم ترك و غز و تار

و مفلول بر زندگی حاکم بوده است لابد مظاهر اصیل زندگی باید به سخره گرفته می‌شد. البته در این موقعیتها مردم بی‌پناهی که نه در جامعه جایی دارند و نه نزد ارباب قدرت و شوکت شانی و مقامی باید بناچار به عالم خویشتن روی آورند و در خود فرو روند. عالم درون در این مورد تنها مفری است که فرار آدمی است. بعید نیست اگر در این هنگامه‌ها عالم درون بحکم جبر اجتماعی مرجعیت پیدا می‌کند و انسان این نگین حلقه هستی همه چیز را در خود می‌جوید. بواقع چنین شعوری باطنی می‌تواند خرد موجب ستایش انگیزه‌های ذهنی این قوم بوده باشد. یعنی چیزی برعکس آنچه شاید عده‌ای تصور کرده‌اند که فقط عرفان و تصوف ایرانی فراموشی آورده است و بی‌خبری. توجه به خرق‌عادات، دوری از هر نوع تعلق، طرد و نفی زندگی و اشمئزاز از آنچه آورده‌کننده بشری است خود عنوان و منصبی است معنوی. این نوع واکنش‌ها از انواع تظاهرات روحانی آدمی است که وجود واقعی آن همراه شده است با هر نوع مخالفتی با مظاهر هستی‌گذرا. باری مبانی فلسفی و حکمی اینگونه افکار در زندگی عملی و رابطه آن با خالق و مخلوق آنچنان پیچیده و مگره‌برگرا هستند که کمیت عقل در عنایت شناخت آن لنگ است و بجایی نمی‌رسد.

توجه به مقالات و مراحل در عرفان قرینه‌ای است تا بدان واسطه بینی که هفتخوان آزمایش‌های روح بشری برای رسیدن به کمال و تبیین راه پر مخاطره آن چه جولانی باید بکند تا بتواند به سیمرغ راه حقیقت برسد. ذکر این مطالب مختصر، اشاره‌ای است اندک در باب آنچه به حماسه روحی و عرفانی این قوم مربوط می‌شود. رابطه این روح با روح دیگری که در منطقه حماسه ملی ایران است، نمودار دیگری است از تجلی احساس فرهنگی این قوم. برای نشان دادن حد و رسم چنین روحی زنده کردن

خاطرات پرشکوه قهرمانانی چون رستم، کاوه آهنگر- فریدون، مزدک- بابک، ابومسام و یعقوب لیث در کنار بزرگانی چون منصور حلاج، بایزید بسطامی، ابوسعید ابی‌الخیر، مولوی و دیگران لازم بنظر می‌رسد. همچنین است در باب توجه به دیگر خداوندان علم و ذوق و هنر و . . .

آثار عمده زبان فارسی از چنین کیفیتی حکایت می‌کند. در توجیه روح حماسه ملی، شاهنامه فردوسی خود شاهد صادقی است. در این اثر بزرگ سیمای بسیاری از دلاوران تاریخ ایران را بروشنی می‌توان مورد بازدید قرار داد. بی‌شک همین روح است که در عصر مفلو و تیموری رنگ دیگری می‌گیرد و بدامان عرفان چنگ می‌زند. مردم این دوره عرفان را دوی درد خویش می‌دانند و پناهگاهی تسلی بخش. انسان این دوره در قبال ظلم و جور زمانه در پوستین خویش می‌خزد و آهسته در دنیای خارج رابه روی خود می‌بندد. نومییدی نسبت به آنچه در خارج می‌گذرد، نبودن شیوه صحیح در انجام امور- فساد و تباهی‌های زمانه غدار موجب است که افراد آگاه به حداقل امکان یعنی به حفظ وجود خویش از مفاسد زمانه همت می‌گمارند. بدین معنی که مثلا اگر در جامعه صلح و صفا و مردمی معنی و معنوی ندارد می‌شود لااقل در قالب زهد و پارسائی دنیای مطلوبی آفرید و به آنچه در خارج می‌گذرد بی‌اعتنا بود. این شیوه تفکر و عمل کم کم بانوعی بدبینی فلسفی قرین شد و بی‌اعتنایی بدنی را بوجود آورد. شاید رواج بسیاری از اذکار، ادعیه، چله‌نشینی‌ها، پریشانی‌ها و ملالت‌ها باز تاب عملی اینچنین حالات و عوالمی بوده باشد. شکی نیست که در چنین اوضاع و احوالی دنیایی از غم و اندوه و سرخوردگی بسراغ آدمی می‌آید و شراب و مستی با همه رموز خویش دوی دردی درمان می‌شود تا بتواند نوعی التزام در فداموشی و گم شدن در خویش را بوجود بیاورد.

در این دوره از حیات ایرانی دنیای احساس و عواطف به منتهای رقّت راه می‌جوید و دریاس کامل گاه آرزوی افکندن طرحی نو در آفرینش از حلقوم خسته‌ای بصورت پرخاش برمی‌آید که :

بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم

فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو در اندازیم^{۱۴}

در این حالت فرهنگی کم‌کم نوعی تسامح که خارج از حد و مرز آیین و کیش است بوجود می‌آید و روح تساهل را در معنای وسیع خویش می‌پروراند و عملاً هر گونه تعصبی را نفی می‌نماید. در این روح با همه ضعفش انسانی محض ریشه درانده است. چنین روحیه‌ای قادر است همه فرهنگ‌ها را بهم نزدیک ساخته باز می‌و انعطافی که می‌پذیرد حسن نیت را تا اعماق اجتماعات بشری گسترش دهد. رنه گروسه در کتاب روح ایران می‌گوید که افکار ایرانیان در چنین مسائلی به حد جهانی و عالمگیری رسیده است. احساسات آنان همچنان که در یک نفر فرانسوی اثر می‌گذارد، در روح یک هندی، ترک و یا گرجی نیز مؤثر واقع می‌گردد. روح سخنج عرفای ایرانی که بطور مسام مسلمانان عمیقی بوده‌اند، همچنان که نمودار احساس یک نفر مسیحی است، روح و احساس یک بودایی نیز متناسب است. اینچنین است که اینان به همه بشریت تعلق دارند.^{۱۵}

شکی نیست که این‌گونه عوالم درونی مربوط به دوران خاصی نیست بلکه «نمودار افکار و عواطف ملت ایران در طی قرون بوده است»^{۱۶} و ایرانیان با هشیاری تمام در گرداب حیات و تاریکی‌های

۱۴- رک: دیوان حافظ، تصحیح محمد تزوینی و دکتر قاسم غنی، ص ۲۵۸.

۱۵- رک: کتاب L'ame de l'Iran، مقدمه ص ۱۰.

۱۶- رک: نامه اهل خراسان، دکتر غلامحسین یوسفی، تهران، چاپ وزارت، سال ۱۳۴۷ ص ۴۴.

گذرگاه زندگی، از حرکت و جنبش سازنده غفلت نمودند و به اتکای پشتوانه فرهنگی خویش با نیروی دین و ایمان به انتقاد از خود، پرستی و مادی‌گری می‌پرداختند و سپس با تبلیع عشق و محبت راه و روش انسان شدن را به مردم می‌آموختند. در این راه عالم و زاهد و نویسنده و شاعر و داستانگو، همه باهم هم‌نوایند و هم‌ساز: این هم‌سازی همیشه آشکارا نبوده است - خاصه در زبان شعر: مثلاً اگر می‌بینی تصویرهای ساخته خیال شاعر، بظاهر با زندگی ارتباطی ندارد بدلیل آنست که این ارتباط پوشیده مانده است. دنیای شمع و گل و پروانه و بابل و . . . دنیای ناشناخته‌ای نیست. در این جا شاعر است و تنهایی و لحظات عمر زودگذر، شاید او با این زبان می‌خواهد بگوید من بارها و بارها در کنار شمع، تنای وجود خویش را به چشم دیده‌ام «و باداغ گل مانوسم»^{۱۷}. و یانه بدین ترتیب می‌نمایاند که من هم چون پروانه با پنج دل و سوز درون تجربه حیات را بطور محسوس لمس کرده‌ام: اعجاز عمده در نقش‌بندی‌های خیال اوست. بین که چنین شاعری با چه ایهامی داغی را که در دل دارد «در لاله می‌جوید»^{۱۸} و یا چگونه در انتظار بحر فنا از «سلاقی کملک می‌طلبد»^{۱۹}. حتی «گفتار

۱۷- رك: لاله داغدار، ایرن ملیکوف، ترجمه احمد احمدی، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی، تابستان سال ۱۳۴۸، ص ۲۴۴ به بعد. پاره‌ای از بحثها مربوط به رابطه‌ای است که گل با درد ورنج آدمی دارد. همچنین است مطالبی درباره گل عزا و ماتم، گل مرگ، گل خون، گل درد ورنج و . . .

۱۸- رك: دیوان باباطاهر، تصحیح وحید دستگردی، ص ۳۱، مضمون رباعی زیر:

دلا پوشم ز دستت جامه نیل نهم داغ غمت چون لاله بر دیل
دم از مهرت زخم همچون دم صبح ازین دم تا دم صور سرافیل

۱۹- رك: دیوان حافظ، ص ۵۲، مضمون بیت زیر:

بر لب بحر فنا منتظریم ای ساقی فرصتی دان که ز لب تابه دهان اینهمه نیست

حکیمی مثل خیام گویی ناهماهنگی فریادگر بین واقعیت و رؤیای او از يك زندگی مشحون از نشاط و سرور در او ناخرسندی تعب آودی را سبب می‌شود و مآلاً به بدبینی منجر می‌شود و تمام جهان در مقابل دیده‌او همچون خواب و خیالی زود گذر، يك رؤیای لحظه‌ای، در هیئت يك فریب ظاهر می‌شود و انسان این نگین حلقه هستی - چیزی نمی‌ماند جز يك چیز «پوچ» و زندگی که بزرگتر از آن هیچ موهبتی نیست سم مهلك و شرنگ تلخی می‌شود که باید بسرعت از جام نوشیده‌شود، شاعر از آدم‌ها می‌خواهد که تفکر در غایت و مقصد حیات را کنار بگذارند و با آن همچون چیزی کرایه‌ای و موقت مواجه شوند - آن را بدون تأسف و به آرامش بگذرانند و بجای آنکه از نواقص و بی‌عدالتی‌های آن خود را معائب کنند لحظه را دریابند و از لذات اندکی که زندگی می‌دهد کام جویند و در شراب نه لذت بل فراموشی و فرار از افکار تیره، از مبارزه حتی از خود زندگی جستجو کنند او با طنز تلخی اظهار می‌دارد که من شراب راه‌چون مایعی عقل برانداز سرمی‌کشم تا بلکه پس نوشتار هم سهم اندکی از موهبت‌های خود نصیب کند»^{۲۰}

بسیاری از تذکارات اهل ادب در اباس پند و نصیحت نمودار روح دیگری است که نشان دهنده اعتراضی است مهر آمیز بر ناکسان و نمودار کننده راه خیر و لزوم توجه به نیکی. گرچه شاید در برخی از این گونه موارد شیوه بیان و لحن گفتار نمودار نوعی تسکین و تسلیت است اما نوعی خواستن، آگاهی، تنبیه در آن دیده می‌شود، و انسانی‌تر از همه آنکه معمای کاینات غالباً بارد جبر و قهر روزگار در اباس مصاحبت و نوای صیاح مطرح می‌گردد

۲۰- رك: میخائیل، ای‌زند، نور و ظلمت در تاریخ ادبیات ایران، ص ۱۰۴.

و درستایش نیکی‌ها داد سخن داده می‌شود شاید گوش سخن‌نیوشی در این گیر و دار راه صلاحی بجوید و از خوابِ گران بیدار گردد .
توجه به سخن و کلام و اهمیت آن در روح فرهنگ ایرانی سابقه‌ای دراز دارد . در دوره‌های کهن «زبان اهورامزدا بخاطر آفرینش کلام مقدس ستوده شده^{۲۱}» سخن برتر از هر گوهری آمده است . در تعالیم مقدس اسلام مسأله قلم و نوشته اهمیت دارد که خداوند بزرگ بدان قسم یاد می‌کند^{۲۲} . همچنین در آثار اهل ادب از جمله در آئین دبیری و آداب کتابت از این معنی ذکری بمیان آمده است چنانکه گفته‌اند : «تراشه قلم را عزیز باید داشت و برره‌گذر نباید انداخت که اگر پای بر آن نهاده شود درویشی و فراموشی آرد^{۲۳}»

دنیای شعر و هنر در نظر این قوم از ویژگیهای استثنایی حکایت می‌کند . توجه عمیق این قوم به این سیر کهن نمودار لطیفه‌نهایی روح آنهاست . خیال آفرینی‌های شعرای این سرزمین چنان از باری عاطفی مملو است که می‌تواند در شنونده انگیزه‌هایی پنهانی برانگیزد مگر نه اینست که دوبیت شعر حنظله بادقیسی^{۲۴} چنان داعیه‌ای در باطن خربنده‌ای پدید آورد که اندر آن حالت که بود نتوانست آرامید - و یا اینکه در غزل رودکی چه لطیفه‌ای پنهان بود که چنان ذوق و شوقی در پادشاه سامانی برانگیخت که پای بی‌موزه درخنگ نوبتی گذاشت و راهی بخارا شد ؟

۲۱- ركه: سهم ایران در تمدن جهان، حمید نیر نوری، ص ۳۴۶، به نقل از هرمزدبشت.

۲۲- ركه: قرآن مجید، سوره ۶۸ آیه ۱ «ن والقلم وما یسطرون» .

۲۳- ركه: سهم ایران در تمدن جهان، ص ۵۷۳ .

۲۴- ركه: چهارمقاله، احمد بن عمر بن علی نظامی عروضی سمرقندی ، تصحیح محمد

قزوینی، چاپ سوم، انتشارات زوار، ص ۴۲ به بعد .

همچنین تأثیر شعر در توده مردم از نظر احساسی و اعتقادی نیز امری پوشیده نیست. گاه می‌بینیم بیتی شعر بعنوان دفع جادو^{۲۵} و چشم زخم بر بازو بسته می‌شود تا معجزه کند بعلاوه بروشنی مشاهده می‌شود که در محاورات روزانه تمثیلی شاعرانه حجت گفتار می‌شود و عین دلیل و نفس حقیقت بشمار می‌رود.

شعر بعنوان هنری که در روح ایرانی سابقه‌ای بس دراز دارد امری غیر قابل انکار است. در کهن‌ترین ادوار تاریخی این هنر با موسیقی قرین بوده جنبه مذهبی داشته است. علاقه ایرانیها به شعر از دوران سرودن گاتاها شاید کهنه‌تر باشد. از اینکه گاتاها با چه آهنگی خوانده می‌شده است خبری درست نداریم اما می‌دانیم که در دوره‌های متأخر یعنی در آیین مزدک موسیقی «بعنوان یکی از نیروهای معنوی چهارگانه: شعور، عقل، حافظه و شادی در برابر خداوند جلوه‌گر می‌شود»^{۲۶} همچنین در عرفان ایرانی عصر اسلامی نیز رابطه شعر و موسیقی در سماع صوفیه امری قابل اعتناست. در این روح هنری معنای دیگری مطرح است و بدنبال آن عالمی دیگر پیش چشم می‌آید. گویی در چنین دنیایی از روح این فرهنگ موسیقی و شعر نتیجه برداشتی است که انسان در عالم قبل از خلقت از اصل وجود داشته است و بقول مولوی:

ناله سرنا و تهدید دهل چیز کی ماند بدان ناقور کل^{۲۷}

۲۵- ر.ک: دکتر غلامحسین یوسفی، مقاله عارفی از خراسان، مجله دانشکده ادبیات مشهد، شماره ۲ تابستان ۱۳۴۸، ص ۱۵۰ به نقل از این مقاله ذکر گردیده است.

۲۶- ر.ک: ایرانشهر، ج ۱ ص ۸۲۷ «مقاله موسیقی».

۲۷- ر.ک: مثنوی مولوی، چاپ نیکلسون. دفتر چهارم، ص ۳۲۱.

در این فرهنگ احساس موسیقی احساس طبیعی روح و روان انسان است که همراه با او از عهدالست آمده و بدان جهت که نوایش به آدمی لذت می بخشد. در این مرز از فرهنگ ایرانی موسیقی و شعر ره آوردی آن جهانی است بدین اعتبار است که انسان را به دیاری دیگر فرامی خواند و در این غربتکده به همراه خویش نوعی اسارت روحی می آفریند. اسارتی که در شالوده بی پایان آن گریز از زندگی این جهانی مطرح است. در توجیه وجودی این حقیقت هنری نیز بطور کلی تصادم انسان با طبیعت مطرح می شود. آشنائی ما با چنین روحی از خلال پاره‌های هنرهای دیگر مثل نقاشی، رقص، خط و تذهیب و مینیاتور و سایر جلوه‌های فرهنگی حاصل می شود.

خالق صورت‌های خیالی در پاره‌های آثار هنری و حتی مظاهر آن در هنر عامه نشانه آنست که این خصوصیت هنری هنگام برخورد با مشکلات و موانع اعتقادی و دینی نیز از زایش نیفتاده، براه خویش ادامه داده است. در این راه همچنان که گاه رنگ‌ها بازی گرفته شده است کلمات نیز با حالت خاصی از نرمی و انعطاف بصورتی خوش به رقص درآمده‌اند. خط نستعلیق عروس باستان ایلامی و از چنین هیأتی شاعرانه حکایت می کند از مانی نقاش پیغمبری که شیوه بیانش را در دوره‌های کهن بصورت تصویر ایراد کرده بود سخنی نمی گوئیم اما باید توجه داشت که بطور یقین تحلیل هنر در این سرزمین نوعی فلسفه و حکمت راهم در پناه خویش تعلیم می دهد.

علاوه بر این نکات موضوع تربیت و تعلیم از جمله مطالبی است که در فرهنگ ایرانی مقامی خاص دارد. کهنه‌ترین نوع این قسم آموزش‌ها در تعالیم کهن دینی وجود داشته است، شاید تعالیم آئین مهری پیش از وجود فلسفه در یونان وجود داشته مبادی آن به نقاط مختلف جهان حتی سرحد چین

مسافرت کرده است، و بدین طریق خود زیر بنای فکری و فلسفی برخی مکاتب کهن اقوام دیگر گردیده است. وجود مهربانها و معابدی که رد پای از آن باقی مانده است برای این امر گواه می باشد، افسانه های مربوط به میترا بطور عملی پلای بوده است مابین مناسبات فرهنگی دنیای گذشته^{۲۸} در این بحث مختصر ذکر مکاتب آموزشی گذشته چندان لزومی ندارد اما لازم می دانم اشاره کنم که ایرانیان مکاتب و مدارس را «جایگاه آزادی»^{۲۹} می دانستند. آثار گذشته ایرانی از گرایش این قوم به مسائل مربوط به آموزش و پرورش و اعتقاد و ایمان به برخوردارگی از فرهنگ های دیگر حکایت می کند.

شاید در چند سال پیش یعنی در سال ۱۳۱۲ خورشیدی در یکی از زیرزمینهای کاخ آپادانا که در آن مسدود مانده بوده است، سیصد هزار لوح گلین به زبانهای پارسی باستان و ایلامی کشف گردید که به گنجینه های تخت جمشید معروف شده است این الواح که از آسیب اسکندر در امان مانده اطلاعات مفیدی در باب زندگی اجتماعی و شیوه نشرهای اداری زمان کهن بدست می دهد و گویای زمینه های متفاوت از ادبیات ایران باستان می باشد. اختلاط اقوام و ملل مختلف در شاهنشاهی هخامنشی زبان و ادبیات و فرهنگ های گوناگون را بیکدیگر نزدیک کرد و نیاکان ما را بر آن داشت تا مترجمین زبردست را گرد هم آورند و علوم مختلفه را به سه زبان مهم و رایج آن دوره یعنی پارسی باستان، ایلامی و بابلی ترجمه کرده به

۲۸- ر.ک: آیین میترا، مارتن ورمازرن، ترجمه بزرگ نادرزاده، بحث مربوط به

«ورود میترا به اروپا» ص ۴۲.

۲۹- ر.ک: آموزش و پرورش در ایران باستان، ص ۲۶۹.

صورت کتاب والواح گلین محفوظ نگاه دارند. آنان همچنین به تأسیس فرهنگستان اقدام کردند بطوری که نخستین فرهنگستان در دنیا در زمان دارای بزرگ در اکباتان در تحت ریاست (زاب) نام حکیم بود از جمله کارهای این فرهنگستان انتخاب و رواج يك زبان عمومی^{۳۰} بوده است. وجود انجمن های مختلف و گنجره های علمی^{۳۱} در نقاط مختلف و از جمله در دانشگاه کهن ایران (جندی شاپور) که مرکز کتب مختلف پهلوی، سریانی، هندی و یونانی بوده است در تاریخ فرهنگ این قوم قابل ذکر است. در همین محل کتابخانه ای بوده است که پنجاه و نه اطاق داشته کتب گوناگونی در باب ریاضی، نجوم، هیات و طب مورد مطالعه واقع می شده است همچنین در این محل ترجمه کتب مختلف از زبان های هندی، یونانی، سریانی به زبان پهلوی صورت می گرفته است در پیروی از همین مسیر است که ملاحظه می شود در عصر اسلامی حتی علمای مشهوری که در طب، بیطاری، دارو-شناسی، علوم طبی و ریاضی وجود دارند اکثر ایرانی هستند^{۳۲} و هر کدام در دنیای علم دارای نام و نشانی خاص می باشند از جمله آنهاست طبیبی عالیقدر بنام محمد رازی صاحب کتاب الحاوی. محمد رازی در این کتاب از همه فروع طب سخنی به میان آورده است. بنا به گفته ویل دورانت این کتاب «به احتمال قوی تا چند قرن معتبرترین کتاب طبی و مهمترین مرجع این علم در قلمرو انسان سفید پوست بود و یکی از نه کتابی بود که بسال ۱۳۹۴ کتابخانه دانشکده طب پارس را تشکیل میداد^{۳۳}» و یاد شرح زندگی

۳۰- ركه: همان كتاب، ص ۲۹۷.

۳۱- ركه: همان كتاب، ص ۳۵۸ ببعده.

۳۲- ركه: مجله ایران شهر ج ۱، ص ۷۰۰ ببعده تفصیل مطالب.

۳۳- ركه: تاریخ تمدن ویل دورانت، عصر ایمان، ص ۱۵۸.

دانشمندی دیگر بنام محمد بن موسی خوارزمی می‌خوانیم که هم او پایه گذار جبر و مقابله بوده است همچنین با ابداع علمی شخص وی بوده است که استفاده از اعداد هندسی، شناخت سیستم اعشاری، حل معادلات جبری و توجه به مثلثات و لگاریتم در آثار فارسی بوجود آمد.

بگذاریم بنده در پی آن نیست تا احياناً چیزی را اثبات کند که موجب غرور و خودپسندی شود که این خود از جهت اخلاقی موجب خواری و زبونی نیز می‌باشد. بلکه می‌خواهد اشاره‌ای کرده باشد تا مشاهده شود که تاریخ شاهد اوج و فرودهای زیادی در همه شئون فرهنگ بشری و از جمله فرهنگ ایرانی بوده است.

شکی نیست که منحنی تمدن و فرهنگ همیشه بريك جهت راسته و مستقیم به پیش نرفته است. در پاره‌ای موارد اوج هر تمدنی شاهد سقوط آن نیز بوده است. شاید بشود بنوعی قبول کرد که «وقتی تمدن به اوج خود می‌رسد انسان روبه انحطاط می‌گذارد. یعنی وقتی تمدن بالا گرفت فرهنگ روبه پستی می‌رود و آدمی نیازمند فرهنگ و معرفت تازه‌ای می‌شود و تا این پیش تو پدید آید، دیگر گونی در ارزش‌ها و پریشانی در اندیشه‌ها و پستی در رفتارها بیشتر محسوس و مشهور است»^{۳۴} پس به این دلیل اگر بحثی در باب روشنی و نور می‌نمائیم این بحث مربوط به آن نور و روشنی بی‌پایان نخواهد بود و یا مثلاً اگر بحثی در باب رنگی از رنگها می‌شود مقصود این نیست که این رنگ در نهایت بی‌رنگی است، بلکه غرض عمده از ذکر این مختصر آنست که در فرهنگ‌های بشری فضیلت‌ها از هر نوعی که بوده است در روح ایرانی ریشه‌ای از آن می‌توان بدست آورد. باری به اعتقاد هر انسانی که به شعور و معرفت انسانی بیش از هر

۳۴- رك: علی‌اکبر کسمائی، ذنبای دیوانه، انتشارات بعثت، ص ۱۲.

چیزی ارزش قائل است عمده‌ترین فضایل بشری در اخلاق و ادب باید جسته شود. محیط زندگی ایرانی طوری بوده است که موهبت چنین امری به او ارزانی داده شده است. گرایش‌های اخلاقی قوم ایرانی در پذیرش اسلام و تبلیغ آن گواه صادقی است بر این امر. شاید هم بقول ژرژ مارشال «وقتی در صدد تحقیق منابع نبوغ ایرانی بر آئیم نمی‌توان منکر این مطلب شد که روشنائی سحر انگیز این کشور که با اثرات ارتفاع از سطح دریا و خشک بودن زمین، ترکیب می‌شود سهم بزرگی در ایجاد این نبوغ بر عهده داشته^{۳۵}» است.

براستی بسیاری از مسائل در روح فرهنگ این قوم سرچشمه‌ای دیگر دارد و بهمین اعتبار است که در دنیایی که همه زشتیها و زیباییهایش به انواع طرق شکل می‌پذیرد و بُعد می‌گیرد چنین دنیایی در این دیار بگونه‌ای دیگر طرح می‌شود. ادراک زیبایی و احساس زیبا شناسی مربوط به همه اقوام است اما زیبایی‌ها، احساس‌ها، عواطف و تخیلات در این جاگویی میدان آهنربایی آزاد و گسترده‌ای دارد که مربوط به قوانین مانوس زندگی نمی‌باشد و شاید وارستگی این قوم در آن بوده است تا هیچ قید و بندی در راه احساس و ادراک او نبوده باشد.

مقوله‌هایی از این قبیل و حتی فراتر از آنچه ذکر شد افتخار آفرین است و مایه مباهات. طبیعی است آنچه هست و قابل اعتناست با همه شکوه خویش ارج نهاده می‌شود، اما چنین کیفیتی نمی‌تواند ما را از داوری در باب پاره‌ای موارد که دال بر عقب افتادگی و ضعف بوده است باز دارد. چرا که برای انسان امروز تاریخ بهترین آموزگار می‌تواند باشد و البته ما برای

۳۵- رنک: هنر ایران، رمان گیرشمن، ترجمه عیسی بهنام، انتشارات نگاه ترجمه و نشر

کتاب، مقدمه ص ۱۵.

شناخت خود به چنین آموزگاری نیاز داریم. اصولاً فضیلت تاریخ در این است که معایب را بنمایاند و محاسن را باز شناساند.

شکی نیست که بسیاری از پدیده‌های حیات قومی ما به سوابق تاریخی مربوط می‌شود، توجه به مسائل فرهنگی گذشته و دریافت مسائل وابسته بدان یکی از مظاهر راستین توجه به فرهنگ موجود خواهد بود. در اولین قشرهای فرهنگی گذشته و در کهنه‌ترین ادوار تاریخی جدال‌های قبیله‌ای بگونه‌های مختلف در این سرزمین وجود داشته‌است این جدالها آنچنان وضعی بتدریج بر جامعه ایرانی تحمیل کرده بود که به پدید آمدن فرهنگهای طبقاتی منجر گردید. چنین کیشیتی علاوه بر آنکه زمانی دراز شکافی بزرگ بین افراد جامعه ایجاد نموده بود سدی محکم در مقابل ارتباط‌های اصیل خانوادگی بنا نهاد. در این دوره‌ها فرهنگ‌های طبقاتی شکل گرفت و در نتیجه استعدادهای روحی جامعه را در يك حد نگاه داشت.

بعلاوه با وجود آمدن جنبه‌های تشریفاتی و خود ساختگی در دین، عقاید و آداب - آنهم در فرهنگهای کهن، پاره‌ای مسائل نوعی تقدس بی‌رویه پیدا کرد و کم‌کم تعصب و تقشف را در کنار نخویشتن پروردگار وجود چنین خصیصه‌ای موجب شد تا ابداع فکری و انعطاف عملی از زندگی رخت بریندد و تعقل و تفکر جای خود را به قبول محض کورکورانه ببخشد. مفهومی بهتر از بیت حافظ در این باب بنظر نمی‌رسد که گفت:

در پس آینه طوطی صفتم داشته‌اند

آنچه استاد ازل گفت بگو می‌گویم^{۳۶}

استقرار تدریجی این وضع در بعضی ادوار تاریخی موجب بوده‌است تا توسل به قوه قهریه در همه امور حاکم باشد و سرنوشت ساز. همچنین

بر خورد اقوام مختلف بایکدیگر ، تاخت و تازها ، یورشها خود سبب شده است تا تشتهای فکری ، روحی ، اعتقادی گاه در جامعه ریشه بدواند چنین وضعی زمینه مساعدی است که بی ایمانی ، عدم اطمینان ، جهل و ناامنی را گسترش دهد . نوسانات مختلف اجتماعی ، خود مختاریها ، تفرقهها و جدالها زاده چنان وضعی بوده عملاً حکومتهای مطلق العنان را در کنار خویش آفریده است . و بالاخره نتیجه آن که بسیاری از تظاهرات قومی و حرکات و سکنات فردی در استخدام طبقه حاکم و تحت نظر آنان درآمد .

اسه تقرار چنین روحی موجب گردیده تا اندیشه سازندگی ، کوشش ، اقدام و عمل در حدی که به افراد ناس و توده بی زوال مردم تعلق می گرفت بنوعی خاص متوقف گردد پیشرفت تدریجی این امر وضعی را سبب شد که کم کم اراده جمعی جای خود را به اراده فردی بدهد و نیاز شخصی و انحصاری مقدم بر خواسته همگانی قرار گیرد ، بدین ترتیب از این راه توانست صاحب قدرت و مکننت بسادگی فاعل مایشاء گردد . علت وجود پاره ای حکومت های ماولک الطوائفی ناشی از چنین سرنوشتی بوده است . در چنین مسیری از حرکت تاریخی بسیاری از مردم در واقع چرخ تاریخ می باشند بحکم اجبار از گردونه حیات بخارج رانده می شوند و در نتیجه دنیا برای آنها می ماند که شاید چندان استحقاق دنیاداری نداشته اند . مسلم است که وجود چنین وضعی علاوه بر آنکه یگانگی و وحدت ملی را متزلزل می سازد موجب می گردد تا اختلاف افراد حاکم بر مردم با اختلاف مردم مشتبه شده ، مردم بایکدیگر به عناد برخیزند و نوعی مقابله افراد در درون خانه صورت گیرد . پاره ای مناقشات مذهبی ، عقلانی ، اقتصادی هم چنین حالتی دارد .

علاوه بر آنچه ذکر گردید گاهی در مسیر تاریخ مشاهده می شود که

بر خورد ایرانیان خاصه اشراف و بزرگان باملل قدیمی تر و آمیزش و مصاحبت آنان باهم ضمن آنکه از يك جهت موجب ثروت و غنای دسته‌ای محدود گردیده خود موجب پرستش تجملات و شیفتگی بیش از حد نسبت به فراهم آوردن زروزینت‌ها شده - طبعاً نوعی اخلاق ناپسندیده او مفسد روحی را در قشری خاص بوجود آورده است . این وضع همچنانکه پایگاه ایرانی را در طی تاریخ تا حدی پایین آورد ، موجب رواج بعضی از ناروایی‌ها شده اطلاعاتی را بتدریج بر پیکره فرهنگ ایرانی وارد ساخت . ضربه این لطمات وقتی برسیمای يك فرهنگ مکرر وارد آید بطور طبیعی آثار و عواقب وخیمی از خود بجای می‌گذارد که حتی با گذشت زمان نیز نمی‌توان از آثار سوء آن برکنار ماند .

تاریخ ایران از اینگونه ضربات فراوان دیده است بعنوان نمونه در عصر مفلو انعکاس اوضاع^{۳۷} و احوالی چنین را درمی‌یابیم .

در چنین زمانی است که ضعیف مردمی و انصاف، آشفتگی در امور مملکتی ، بحران‌های اخلاقی و فرهنگی بطور بارزی بچشم می‌خورد . در همین دوره است که نالایقان بهر کاری که بخواهند دست می‌یازند و هر چه بخواهند می‌کنند و بناچار اهل نظر با آنکه هزار گونه سخن بر لب دارند بر کناره می‌روند^{۳۸} . در چنین آشوب و طوفانی روح ایرانی سخت آسیب دید

۲۷- رك: دكتور فلامحسين يوسفی، مجلة دانشكده ادبیات و علوم انسانی مشهد ، پاییز

سال ۱۳۴۸ مقاله «انعكاس اوضاع اجتماعی در آثار رشیدالدین فضل‌الله» .

۲۸- رك: دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، ص ۱۹۱، مضمون ابیات زیر:

شد آنکه اهل نظر بر کناره می‌رفتند هزار گونه سخن در دهان و لب‌خاموش

به صوت چنگ بگویم آن حکایتها که از نیفتن آن دیگ سینه می‌زد جوش

و شکسته شد. سنگینی ضربه مفعول در این ایام ناهنجاری‌های در رفتار کلی قوم ایرانی بوجود آورد چنانکه در اغلب موارد تبناشی از فساد آن فرهنگ نوعی هذیان‌گویی را در گفتار برخی نویسندگان و شعرای ایجاد کرد. رواج دروغ و نیرنگ رسم ناسزا و یاوه‌گوئی - خرافات، پرخاش بی‌اعتمادی بی‌ادبی بهر حال نوعی شکست و ضعف را باخود به ارمغان آورد. طبیعی است که وقتی چنان آتشی بر دامان اجتماع افتد و باد حوادث به کمک آتش برسد خشک و تر با هم می‌سوزد و خاکستر آن نیز بیاد فنا می‌رود. دیری نمی‌گذرد که می‌بینی هر کسی می‌کوشد تا همرنگ جماعت شود، چنین زمینه‌ای تیره و تار برای متجاوزین به حقوق مردم فرصتی مناسب بدست می‌دهد تا از آب گل آلود ماهی بگیرند. بدین ترتیب تا بخواهی روح حرمان و نومیدی، انزوا، یأس و بی‌فوقه نشینی بر تاریخ مستولی می‌شود و هر حرکت و جنبشی که بر مجرای طبیعی خلقت آدمی است ترك می‌گردد.

فضای آلوده ارزش‌های انسانی را زایل می‌سازد. کم مایگان بی‌هنر بر کرسی فضل تکیه می‌دهند و راه ضوابط و اصلاح را بدیگران می‌نمایند. عجب نیست اگر دیده شود که کم کم حق و حساب اصطلاحی متعارف می‌شود برای هر نوع بی‌حسابی و ناحقی و کلاه شرعی هم لابد عنوانی موجه و معقول پیدا می‌کند.

بهر حال کلیت قوم ایرانی در این دوره خاص که شاهد مثال ما بود نوعی شکست برمی‌دارد. افسردگی‌ها و نومیدهای مختلف نیروهای جمعی را تجزیه می‌کند و قدرت عمل و اقدام را از آن سلب می‌کند. چنین دوره‌هایی هر چند نادر باشد، روحی را در جامعه بوجود می‌آورد منفی و کُشنده، روحی زبون که بر استی محوکننده شخصیت‌ها و بوجود آورنده ادب‌صوری

و تملق و چاپاوسی است.^{۳۹}

تاریخه تاریخ آثاری از این قبیل برپیشانی و پشت و پهلوئی فرهنگها نهاده است و طبعاً زمان درازی می‌طلبد تا اثر نامطلوب آن از بین برود و بهبود نسبی حاصل گردد. چنین صحتی البته درگرو زمان است و شکی نیست که زمان وابسته به نوع تغییراتی که فرد یا جامعه در خود و در آنچه وابسته به محیط اوست بوجود می‌آورد. روشن است که در فرهنگ‌های بشری آهنگ این تغییر و تحول با آگاهی‌هایی چند باید توأم گردد تا نتیجه داخواه حاصل شود و اگر جز این باشد حرکت زندگی کند و گوش خراش خواهد بود.

و اما در روزگار ماکه مظاهر مختلف فرهنگی بسادگی از گوشه‌ای بگوشه‌ای دیگر از جهان می‌رود و روح فرهنگی اقوام دچار نوساناتی مختلف می‌گردد. برخورد مداوم فرهنگ‌های مختلف باهم و به‌مراه آن‌ها اخذ و اقتباس‌های گوناگون و بی‌رویه انسان‌های فرهنگ دوست را نگران آتیه فرهنگ خویش نموده است. بسیاری از پاسداران واقعی ادب و فرهنگ می‌کوشند تا از راه توجه به فرهنگ‌های اصیل ملی و بومی ریشه‌های فرهنگی خود را در برابر طوفانهای فرهنگی پایدار تر سازند. شکی نیست که در برابر هجوم فرهنگ‌های مختلف به یک سرزمین نیاز به سنگری استوار احساس می‌شود. این سنگر فرهنگی چیزی نیست جز روحیه‌ای سالم متکی بر علم و ایمان. چنین روحیه‌ای خواهد توانست از هر حیث ضامن قومیت و پپای دارنده هویت تاریخ کهن سال یک جامعه بوده باشد. تیزبینان فرهنگی همیشه درباره خود و آنچه وابسته به فرهنگ قومی آنهاست می‌اندیشند، و در هر حال نوعی وظیفه و تعهد در قبال آنچه دارند و یا داشته‌اند احساس می‌کنند و می‌دانند که اگر با فرهنگ

۳۹- ر.ک: تاریخ فرهنگ ایران، دکتر عبسی صدیق، ص ۲۲.

خویش بیگانه شوند از صحنه روزگار بر افتاده لخت و عور می گردند . سرانجام دیری نمی گذرد که به بدترین نوع ناداری و ناچاری گرفتار می شوند . بدون هیچ گونه مبالغه ای باید معتقد بود که بشر به آنچه داشته است بیشتر نیاز دارد تا به آنچه نداشته است ، زیرا ارزش انسان ها وابسته به چیزهایی است که دارند و البته شایستگی کسب آنها راهم بدست آورده اند . اگر آنچه داشته اند بی سبب و جهت از دست بدهند ، مثل آنست که نفی ارزشهای وجودی خویش کرده اند . مقصود از این ارزش ها ارزش های اصیل آدمی است . بسلاوه چه نازیبا می بینیم وضع آن فرهنگی را که ارزش های واقعی خویش را مربوط به موادی می داند که مقدمات تحصیل و کسب آن مواد در بستر آن فرهنگ فراهم نیامده است . مقصود از ذکر این عنوان آن نیست که نباید از حاصل ذوق و فکر دیگران بهره برد . بلکه برعکس مراد آنست که باید با همه فرهنگ ها از سر اراده ، علم و خرد روبرو گردید و از هر نوع تقلید کورکورانه ای دوری جست . با همه فرهنگ باید مانوس شد اما جوهری از وجود خویش را باید در همه عناصر آن وارد نمود .

این راهم باید بالاخره اضافه نمود که شاید مادر برابر فرهنگ خویش با آنچه از قبل مانوس شده ایم بر حسب عادت روبرو شده ایم ؟ غافل نباید بود که با آنچه خو گرفته ایم محتملا نخواهیم توانست حقایق را صد درصد دریابیم . به این اعتبار ناچاریم همیشه به محصول عملی فرهنگ خویش بنگریم و آنرا ارزیابی کنیم . در چنین نگاهی حس می شود که بناچار هر روز بیش از پیش به باز آفرینی و زایش فرهنگی نیاز داریم . زایشی که لازمه زندگی است و باشکل زندگی بوجود می آید . تصور نمی شود که در هیچ فرهنگی همه ریشه ها و فروع مختلف یک فرهنگ بصورتی ابدی و کمال یافته به بشر هدیه شده باشد . بهر حال چشم برای تازه داشتن و کوشش برای خلق

پدیده‌ای نو لازمه حیات است. چنین توجهی با ضرورت درك حقیقت و واقعیت برابر می‌باشد.

بشر همیشه در برابر وضع موجود خواهان چیزی نو ظهور بوده است تا بتواند به آسایش خاطر و کمال مطلوب برسد. اگر جزاین چیزی طلب شود دال بر آنست که فرهنگ از مسیر واقعی خویش منحرف شده است. هر انحرافی فرهنگی موجب بروز صدمات و اطماتی شده روح فرهنگی را زار و نزار می‌نماید. چنین روحی برسیمای یکایک افراد جامعه اثر سوء نهاده نهال وجود آدمی را پژمرده می‌سازد اگر پیکره فرهنگ مضمحل گردد بتبع او روح فرهنگ نیز از سلامت بی‌بهره می‌ماند در نتیجه فضای فرهنگی از زشتی و ناپسندی آکنده گردیده، سکون و سکوت جای تحرک را می‌گیرد. وقتی چنین شد دیگر صدای خنده‌ای که از ته دل برآمده باشد شنیده نمی‌گردد و طنین قلب و آوای روح حس نمی‌شود، در نتیجه انسان خود بخود قربانی می‌گردد. و حال آنکه مقام آدمی و حیثیت انسانی او به او این اختیار را می‌دهد که ادراک صحیح و درستی از خود و آنچه مربوط به پیرامون وی است داشته باشد و به رسالت بزرگ خدادادی خویش عمل کند. این رسالت نمودار اصیل‌ترین حالات انسانی است که از یک سوی لازمه دلسوزی انسان است نسبت به خود و از سوی دیگر مستلزم فداکاری اوست نسبت به دیگران. و این است آن حالت فرهنگی صحیح و درستی که هر انسانی اگر زنده و آگاه است باید نر می و درشتی آنرا بانقض خویش حس کند و بداند که حق دارد با این حالت خاص و شریف انسانی زندگی کند. به یقین صدای زندگی در چنین فضایی تا دور دست‌ها می‌رود - به مرزهای دور کشیده می‌شود و بالاخره به ابدیت می‌پیوندد.

باری در روح فرهنگ ایرانی این ویژگی هست که حد زندگی از مرز

دنیا و آخرت فراتر می‌نماید. انسان در این فرهنگ گویی می‌خواسته است همیشه زندگی کند و زنده و جاوید بماند. مگر نمی‌بینیم که در این سرزمین وقتی که انسانی جان بجان آفرین تسلیم نموده است در حقیقت نمرده است و زنده است و اگر اینک او بچشم ظاهر از ما جدا شده است زندگی او بنوعی دیگر در جهانی برتر ادامه یافته روزی داده می‌شود.

مسافرت چنین آدمی از این دنیا رفتنی است موقت همراه با واپس-نگریستن اندوهبار، در حالی که تمنای وصول آن دنیا و ملاقات دوباره زندگی در دل اوست.

در این روح فرهنگی پیوندهای آن دنیایی و این دنیایی بهم مربوط است. فضای در بسته و سر بسته‌ای بر سر راه آدمی در این دیار نیست. چنین فرهنگی بقول یکی از مستشرقین^{۴۰} برای ایرانی‌ها تانک و هواپیما و بمب نساخته است. اما به اعتقاد هر با فرهنگی به این علت در پیشگاه بشریت مسؤل نبوده است، چرا که مردم در فرهنگ ایرانی يك تجربه مهم در زندگی کسب کرده‌اند و آن اینکه بانیره‌های ناشناخته‌ای زودتر از دیگر اقوام روبرو شده‌اند تا با روحانیت آن به زندگی خود قدر و ارزشی بدهند. بخوبی می‌بینیم که در این سرزمین بابر آمدن خورشید از پشت حصار گردون نور او همه را آرام آرام دربر می‌گیرد. شب که فرا می‌رسد برای همه یکسان است. در همه جای این سرزمین به آسمان که بنگری يك رنگ بیشتر نمی‌بینی. زمانی دیر نمی‌گذرد که آسمان پرستاره جولانگاه خیال می‌شود، رؤیای انسان شهری و روستایی بهنگام غروب آفتاب و در وقت خواب هنگام سیر

۴۰- رك: سهم ایران در تمدن جهان، سر آغاز، ص ۶، به نقل.

در عالم بالا رنگی آسمانی می‌گیرد. همگان در این سرزمین صبح و شب بمناسبت برگزاری مراسم دعا و نیایش، با طلوع و غروب آفتاب میعاد می‌کنند. گرمای خورشید موجب صبر و شکیبایی مردم این سامان گردیده، بی‌آبی روح استقامت را در آنها ایجاد کرده است. در چنین فضایی از زندگی این قوم می‌تواند همه مشربها، مسلکها، خیالها و وسعت گرفته نیرومند گردد. در این روح فرهنگی هیچ چیزی در حدی خاص متوقف نمی‌شود.



ژوئیه نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی